



یحیی درباره تقوا؛ بهره‌مندان قرآن و خریداران هدایت چه کسانی هستند

آیت الله جوادی آملی در بخشی از تفسیر سوره بقره با اشاره به درجات تقوا تأکید می‌کند: اگر تقوا داشتید، قرآن نوری که به وسیله آن بین حق و باطل فرق می‌گذارد، به شما می‌دهد، آن فرقان نوری است که به وسیله آن انسان مردود نخواهد شد و این نور به عنوان پاداش متقیان است.

خبرگزاری مهر-آیت الله جوادی آملی در بخشی از تفسیر سوره بقره با اشاره به درجات تقوا تأکید می‌کند: اگر تقوا داشتید، قرآن نوری که به وسیله آن بین حق و باطل فرق می‌گذارد، به شما می‌دهد، آن فرقان نوری است که به وسیله آن انسان مردود نخواهد شد و این نور به عنوان پاداش متقیان است.

وی در بخشی از تفسیر آیات ابتدایی سوره بقره در تشریح آیه 171؛ هُدًی لِّلْمُتَّقِينَ؛ تأکید می‌کند: ... تقوا مقامی از مقامات نیست، با هر درجه از درجه ایمان سازگار است؛ اولین درجه هدایت با اولین درجه تقوا همراه است. تقوای متوسط، هدایت متوسط دارد؛ تقوای اخص، هدایت اخص دارد. علی‌ای حال این قرآن برای هدایت همه مردم است؛ بهره‌مندان این قرآن فقط متقیان‌اند...

تفاوت دیدگاه علامه طباطبایی با مرحوم طبرسی در معنای 171؛ هُدًی لِّلْمُتَّقِينَ؛ و برتری نظر علامه

این مفسر قرآن در ادامه تفسیر آیات ابتدایی سوره بقره به تفاوت دیدگاه علامه طباطبایی و مرحوم طبرسی در معنای 171؛ هُدًی لِّلْمُتَّقِينَ؛ اشاره کرده و می‌گوید: "... مرحوم امین‌الاسلام می‌فرماید: هُدًی لِّلْمُتَّقِينَ؛ یعنی قرآن هدایت است برای کسانی که قبول بکنند، سیدنا الأستاذ (علامه طباطبایی) می‌فرماید: این قرآن هدایت است برای کسانی که سرمایه داشته باشند. مرحوم امین‌الاسلام تا بین راه آمد؛ ولی به ریشه راه، راه نیافت و سیدنا الأستاذ به آن ریشه اشاره کرد؛ فرمود: این قرآن هدایت است برای کسانی که سرمایه خرید داشته باشند..."

درجات هدایت در پرتو تقوا/ نسبت کرامت با تقوا

آیت الله جوادی آملی در ادامه به درجات تقوا اشاره کرده و می‌گوید: "... تقوا دارای درجات فراوان است - از نازل‌ترین مرتبه تا عالی‌ترین مرتبه: تقوای عام، تقوای خاص و تقوای اخص- هدایت هم دارای درجات است. هرکس هر مرتبه‌ای از تقوا را داشت، هدایت معادل آن مرتبه نصیبش می‌شود. و از این جهت که قرآن می‌فرماید: إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ، معلوم می‌شود تقوا ذومراتب است که یکی تقی است و دیگری اتقا؛ آن که تقی است، کریم است و آن که اتقا است، اکرم است.

از اینکه فرمود: إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ، معلوم می‌شود تقوا دارای مراتب است، یک مرتبه معین ندارد؛ اگر یک درجه معین می‌داشت، سخن از اتقا نبود. چون [تقوا] دارای درجات گوناگون است (بعضی تقی‌اند، بعضی اتقا)، هدایت هم دارای درجات گوناگون خواهد بود؛ چه اینکه کرامت هم دارای درجات گوناگون است. آن که اتقا است، می‌شود اکرم؛ آن که تقی است، می‌شود کریم؛ قهراً در مسئله هدایت هم این‌چنین است؛ آن که اتقا است، اشد هدایه است و آن که تقی است، مهتدی است. پس اگر این کتاب هُدًی لِّلْمُتَّقِينَ است، هر درجه‌ای از تقوا مستلزم درجه معینی از هدایت خواهد بود.

درجات و مراتب تقوا

یک درجه را قرآن کریم به عنوان اصل ایمان معرفی کرده است که انسان کارهای واجب را انجام بدهد و حرام را ترک کند؛ این یک تقوای واجب است برای هر مسلمان. در سوره 171؛ فَتَحْ؛ آیه 26 این‌چنین است: إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا؛ مؤمنینی که همراهی رسول اکرم (ص) را تا آخر حفظ کردند، خدای سبحان کلمه تقوا را لازمه اینها کرد، دین برای اینها به عنوان یک وصف لازم در آمد؛ نه وصف مفارق: وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى؛ اینها کارهای واجب را انجام می‌دهند، از حرام می‌پرهیزند [و] آلوده نیستند؛ این تقوای معتبر درباره هر مسلمان.

این تقوای عام است که نازل‌ترین درجه تقواست؛ چون بر همه واجب است که عادل باشند؛ یعنی کارهای واجب را انجام می‌دهند و از حرام بپرهیزند (این نازل‌ترین درجه تقواست) از این مرحله بالاتر اینکه انسان مستحبات را ترک نکند، مکروهات را ارتکاب نکند و مانند آن؛ به بعضی از مباحات هم حتی سر نزنند و امثال آن. و از این بالاتر تقوای اخص است که جز به خدا به چیزی نیندیشد؛ آنکه جز به خدا به چیزی نمی‌اندیشد، آن تقوای او 171؛ اخص التقوى؛ ها خواهد بود؛ قهراً او می‌شود اکرم؛ قهراً هدایت او هم

اشد هدایه از هدایت‌های دیگران خواهد بود.

اینکه فرمود: اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ، این حَقَّ تَقَاتِهِ نشانه آن عالی‌ترین درجه تقواست که فرمود «؛ خدا را آن طوری که شایسته تقوای الهی است بپرهیزد؛... اگر انسان خود را از تعلق به غیر خدا حفظ کرد، این می‌شود مصداق اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ؛ حق تقوای خدا این است که انسان به غیر خدا دل نبندد؛ زیرا اگر قلب به تعبیر حضرت امیر(ع) در دعای کمیل، به حبّ خدا متّیم شد، (یعنی پر شد و لبریز شد)، جای خالی نیست تا علاقه غیر خدا آن خلأ را پر کند.

اگر قلب این‌چنین شد: «؛ وقلبی بحبّ متّیم؛...؛ یعنی لبریز و پر- جای خالی نیست که غیر خدا در آن خلأ راه پیدا کند؛ قهراً این دل به غیر خدا تعلقی نخواهد داشت؛ نه تنها کارهای حرام را انجام نمی‌دهد یا مکروه را مرتکب نمی‌شود، به مباح [هم] دل نمی‌بندد؛ این می‌شود «؛ حق تقاة؛ اگر «؛ حق تقاة؛ شد، حق هدایت هم از آن اینهاست؛ یعنی هدایت محضه. عالی‌ترین درجه هدایت از آن کسی است که عالی‌ترین درجه تقوا را داشته باشد. اگر يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ درباره کسی ثابت شد، قهراً حق هدایت هم؛ یعنی هدایت حقه و هدایت محضه هم نصیب او خواهد شد."

جنة اللقاء، هدف تقوای برین/ فرقان پاداش متقین است

"... و چون تقوا مراتبی دارد و قهراً هدایت هم مراتبی دارد، ایصال به مقصود هم مراتبی دارد. بعضیها مقصودشان همان بهشتی است که تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ؛ بعضی مقصود آنها گذشته از رسیدن به بهشتی که تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ است، دنبال مقصود عالی‌تر می‌گردند که «؛ جنة اللقاء؛ باشد. هر درجه‌ای که انسان از تقوا سهمی داشت، به همان درجه از هدایت به معنای ایصال به مطلوب بهره‌ای می‌برد. و این تنها درباره بهشت و بعد از مرگ نیست؛ مادامی هم که در دنیا هست به مقصد می‌رسد، چون تقوا این نقش را دارد. و اگر در سوره «؛ أَنْفَال؛ آیه 29 این‌چنین فرمود: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا؛ اگر تقوا داشتید، قرآن آن نوری که به وسیله آن نور بین حق و باطل فرق می‌گذارد- به نام فرقان- به شما می‌دهد، آن نوری که می‌دهد ایصال به مطلوب است و هدایت است. اینکه فرمود: إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا مثل آن است که فرموده باشد: «؛ إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَهْدِكُمْ إِلَى الْفَرْقِ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ؛ آن فرقان یک نوری است که به وسیله آن انسان مردد نخواهد شد؛ هرگز متحیر نیست؛ در وظایف هرگز شک ندارد، در مسائل علمی هرگز شک نمی‌کند. این نور به عنوان پاداش به متقین داده می‌شود."

روش هدایت متقین در قرآن

صاحب تفسیر تسنیم در ادامه به روش هدایت متقین در قرآن اشاره کرده و می‌گوید: "اگر قرآن هُدًى لِلْمُتَّقِينَ است، نحوه هدایتش هم این است که اگر کسی اهل تقوا شد مردد نخواهد بود؛ تا برسد به آن مسائل عمیق اعتقادی که در آنجا هم یک فرجه‌ای برایش پیش می‌آید و از تردید بیرون می‌آید؛ هرگز یک انسان متقی متحیر نیست [و] نمی‌ماند: إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا. و هرگز به هر درجه‌ای از تقوا که انسان برسد در آن درجه متوقف نخواهد بود؛ یعنی همه مسائل مربوط به آن درجه برای او حل می‌شود. و این کتاب هُدًى لِلْمُتَّقِينَ است؛ چون خود این کتاب «؛ حبل‌الله؛ است که به ما فرمودند: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ وَابْتِغُوا جُزْءَهُ مِنْ حَبْلِ اللَّهِ إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا؛ پس حدی برای باطن قرآن نیست و هر اندازه خدا، این طناب الهی، یک طرفش به دست انسان است، یک طرفش به دست خدا؛ پس حدی برای باطن قرآن نیست و هر اندازه انسان اهل تقوا بود از کنه و باطن قرآن بهره می‌برد و سراسرش هدایت است برای متقین: هُدًى لِلْمُتَّقِينَ..."

اوصاف پارسایان

"... آن‌گاه متقین را وقتی قرآن کریم معرفی می‌کند، پنج صفت برای اینها ذکر می‌کند؛ می‌فرماید: الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ؛ (این یک صفت) که ایمان به غیب است، وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ که رابطه خود را با خدای خود به عنوان بندگی حفظ می‌کنند (این دو صفت)، وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ؛ آنچه را که ما به آنها دادیم، رزقی که ما به آنها اعطا کردیم، آن را در راه رضای خدا انفاق می‌کنند؛ چه مسائل مالی، چه مسائل علمی (این سه صفت)، وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ؛ یعنی اینها که به نبوت عامه و به جمیع انبیا و کتب و مرسلین ایمان دارند، [به] آنچه بر شمای پیامبر نازل شده است و آنچه بر انبیای پیشین(علیهم السلام) نازل شده است ایمان دارند (این چهار صفت)، وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ؛ اینها اهل یقین به قیامت‌اند (این پنج صفت).

ایمان پارسایان به غیب

آیت الله جوادی آملی در ادامه تفسیر آیات ابتدایی سوره بقره تأکید می‌کند: "...اینکه فرمود: الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ، قرآن جهان را به دو قسمت تقسیم کرده است: عالم غیب و عالم شهادت؛ موجود، این‌چنین نیست که منحصر در شهادت باشد، بلکه دو قسم است: بعضی مشهودند، بعضی غایب‌اند. آنچه را که حس درک می‌کند و قابل احساس است [که] با یکی از حواس بتوان آن را درک کرد، این می‌شود جزء عالم شهادت؛ آنچه که غایب از حس است، با حس نمی‌توان آن را درک کرد، نه با چشم دیده می‌شود؛ نه با گوش شنیده

می‌شود و نه با سایر حواس احساس می‌شود، آن را می‌گویند «غیب«. متقی کسی است که ایمان به «غیب« داشته باشد؛ خدا جزء غیب است، وحی و رسالت و نبوت جزء غیب است، فرشتگان جزء غیب‌اند، قیامت جزء غیب است و مانند آن، که به عنوان مصادیق غیب ذکر می‌شوند (متقی کسی است که به غیب ایمان بیاورد).

"... مؤمن و متقی کسی است که به «غیب« ایمان داشته باشد [و] بگوید: «موجود دو قسم است: بعضیها محسوس‌اند، بعضی غایب از حس‌اند«; غیرمتقی و غیرمؤمن کسی است که بگوید «هر چه موجود است محسوس است، ماورای حس چیزی اصلاً موجود نیست«.